

نقش خواص در سقوط جامعه اسلامی از منظر قرآن و حدیث در سال های منتهی به واقعه عاشورا

سید محمد خاتمی نژاد

چکیده

نخبگان و خواص هر جامعه که در دو جبهه «حق» و «باطل» مبارزه می کنند، نقش بسیار مهمی در جهت گیری مردم در رخدادهای گوناگون دارند. آنچنان که اگر خواص اهل حق بتوانند به تکالیف الهی خود در «هدایت و تربیت» توده ها عمل کنند، سعادت دنیا و آخرت مردم تأمین می شود، ولی اگر به دلایل مختلف، از انجام وظایف خود شانه خالی کنند، جبهه باطل به میدان آمده و «سقوط» جامعه را رقم می زند. واقعه عاشورا تنها نیم قرن پس از رحلت رسول خدا ﷺ و در حالی رخ داد که شمار زیادی از صحابه پیامبر ﷺ - که بیشتر آنان را در زمره خواص می شناسیم - در قید حیات بودند، اما حسین بن علی (ع) در مبارزه با جبهه باطل، تنها ماند و در صحرای کربلا همراه نزدیک به یکصدتن از خانواده و یاران وفادارش به شهادت رسید. ما در این نوشتار، براساس آیات قرآن، روایات و منابع تاریخی، نقش خواص را در سقوط جامعه اسلامی بررسی می کنیم.

کلید واژه ها

خواص، سقوط، جامعه اسلامی، قرآن، حدیث، عاشورا

واقعه عاشورا که نیم قرن پس از رحلت پیامبر ﷺ رخ داد، نقطه عطفی در تاریخ اسلام و آزموی دشوار برای مسلمین بود. شهادت حسین بن علی (علیه السلام) و یاران باوفایش توسط دستگاه حاکم و اسارت خاندان نبوی، سقوط و انحطاط جامعه ای را نشان می داد که فرسنگ ها از آموزه های رسول خدا ﷺ فاصله گرفته بود.

یکی از مهم ترین پرسش هایی که ذهن نگارنده را در این زمینه به خود مشغول داشته، این است که نخبگان و برگزیدگان جامعه که در این مقاله از آنان به «خواص» یاد کرده ایم، چه نقشی در سقوط جامعه اسلامی و در نهایت، شکل گیری واقعه عاشورا داشتند. بدین منظور، آحاد جامعه را به دو گروه کلی «عوام» و «خواص» تقسیم کرده تا از این رهگذر، تأثیرگذاری خواص را تبیین نماییم. ناگفته پیداست که خواص هر جامعه در پیشامدهای گوناگون از روی فکر، آگاهی و احاطه به همه جوانب موضوع، تصمیم می گیرند. راه را می شناسند و بر اساس استنتاج و تحلیل خویش گام برمی دارند و بدیهی است که سررشته قیام و قعود «عوام» در بسیاری از مقاطع در دست «خواص» بوده و سرنوشت مبارک یا شوم جامعه، وابستگی شدیدی به مشی خواص دارد. نخبگانی که از آنان یاد کردیم خود به دو گروه تقسیم می شوند: خواص اهل حق و خواص اهل باطل. لذا به منظور بررسی نقش آنان در سقوط جامعه اسلامی با تأکید بر واقعه عاشورا، بحث را ذیل دو عنوان کلی «خواص اهل حق و باطل» پی می گیریم. در بخش نخست، سیمای خواص اهل حق، تقسیم بندی آنان به دو گروه «پیشوا و امین» و ویژگیهای آنان، نقش خواص امین اهل حق در سقوط جامعه اسلامی همراه با ذکر مواردی از زندگی صحابه پیامبر ﷺ بررسی شده و در نهایت، مصادیقی از بی تفاوتی خواص امین اهل حق در واقعه عاشورا بیان شده است. در بخش دوم نیز سیمای ویژگیهای خواص اهل باطل، اقسام و راهبرد آنان بررسی شده و در نهایت هم زمینه ها و مصادیق نفوذ خواص اهل باطل در لایه های تصمیم ساز حکومت اسلامی پس از رحلت رسول خدا ﷺ بیان شده است. در نهایت، به این نتیجه مهم دست یافتیم که اگر در جامعه اسلامی، خواص امین جبهه حق بر مرکب «عافیت طلبی» بتازند و یا در بیراهه «بی تفاوتی» طی طریق کنند و به تکالیف سنگین الهی خود در امر هدایت و تربیت مردم، عمل نکنند، خواص اهل باطل، یکه تاز میدان در عرصه های مختلف اجتماع خواهند شد و «سقوط» جامعه را رقم خواهند زد. نتیجه طبیعی چنین وضعی آن است که خواص اهل باطل، با همه عده و عده خویش، فرزند رسول خدا ﷺ را به همراه بهترین یارانش در صحرای کربلا به خاک و خون می کشند. در پایان، ذکر این نکته ضروری است که پس از جست و جو در میان مقاله های مشابهی که در سایت های معتبر، نمایه شده بود، سه عنوان زیر به چشم می خورد: «نقش خواص در چالش های فرا روی حکومت امام علی (علیه السلام) (قاعدین و ناکثین)» که فقط نقش خواص در دوره حکومت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بررسی شده بود. «رفتارشناسی خواص در تحولات اجتماعی از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه» که مهم ترین پیام این اثر، معیار نبودن خواص برای پذیرش یا رد حق و امکان لغزش آنان در طول تاریخ است و عنوان آخر هم به نام «بررسی عدم بصیرت خواص در نیم قرن اول هجری قمری از منظر آیات و روایات»، فقط خطای «عدم بصیرت» را در نیم قرن اول هجری تبیین کرده بود.

۲- خواص اهل حق

خواص اهل حق بر اساس آیات قرآن کریم، به حقایق الهی ایمان داشته و همواره در صراط مستقیم الهی گام برمی دارند: «وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (سبأ،

علاوه بر این، همه تلاش خود را به کار می گیرند تا مردم را به اجرای اوامر الهی، رهنمون شوند: «جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء، ۷۳). در نقطه مقابل این گروه، خواص اهل باطل قرار دارند که همیشه در راه طاغوت، گام بر می دارند و باطل را یاری می کنند.

آنان، تاریکی را بر نور اختیار کرده و بدون تردید، سرانجامی جز دوزخ نیز در انتظارشان نیست: «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره، ۲۵۷). واژه «طاغوت» علاوه بر این آیه، هفت بار دیگر در قرآن کریم آمده و هر یک از واژه شناسان، آرایبی در این زمینه ارائه کرده اند. فیومی در مصباح المنیر، «طاغوت» را «شیطان» دانسته که برای مذکر و مؤنث به کار می رود. (فیومی، بی تا، ج ۲، ص ۳۷۲) اما طبرسی در مجمع البیان، پنج معنا برای طاغوت بیان کرده است که عبارت اند از: شیطان، کاهن، ساحر، طغیان گران جن و انس، بت‌ها و بر آنچه غیر از خدا مورد پرستش و عبادت قرار گیرد. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۶۳۱). ناگفته پیداست که عمده تلاش خواص اهل حق، مبارزه با طاغوت هایی است که در هر عصری به شکلی خاص، نمود پیدا کرده و مانع اجرای فرامین الهی در جامعه می شوند.

۱-۲- خواص پیشوا

انبیای الهی، اوصیای ایشان و امامان معصوم علیهم السلام پیشقراولان جبهه حق هستند که از آنان به «خواص پیشوا» یاد می کنیم. آنان در طول تاریخ، وظیفه داشته اند تا به وسیله راهبرد «هدایت و تربیت»، مردم را به سعادت دنیا و آخرت رهنمون شوند. ویژگی های ممتاز خواص پیشوا در قرآن کریم، به روشنی تبیین شده که از آن جمله اند:

۱. هدایت به امر الهی، صبر و یقین در آیه شریفه «وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ.» (سجده، ۲۴).

۲. دعوت به سوی خدا و بصیرت در آیه شریفه «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي.» (یوسف، ۱۰۸).

۳. انجام اعمال صالح و پرستش خداوند در آیه شریفه «وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ.» (انبیاء، ۷۳).

۲-۲- خواص امین

پشت سر خواص پیشوا، سرداران بی ادعای جبهه حق قرار دارند که گوش به فرمان خواص پیشوا در راه اقامه حدود الهی، از مال و جان خویش گذشته و همه دار و ندار خویش را در راه خدا تقدیم می کنند. این انسان های وارسته را نیز «خواص امین» می نامیم. رستگاری توده ها تنها وابسته به موفقیت «خواص پیشوا» نیست و اگر پشتیبانی و حمایت های «خواص امین» نباشد جبهه حق، راه به جایی نخواهد برد. بنابراین نقش این همراهان پارسای متخلق به اخلاق الهی، بسیار حیاتی و تأثیرگذار است. با در نظر گرفتن نقش این همراهان صدیق و بررسی تاریخ اقوام پیشین، می توان نتیجه گرفت هرگاه اطراف یک پیامبر از «خواص امین» خالی بوده یا آنان به دلایل مختلف لغزیده و خیانت کرده اند، مأموریت الهی «خواص پیشوا» شکست خورده که از آن جمله اند حضرت نوح علیه السلام، عیسی علیه السلام، هارون و ...، اما هرگاه خواص امین یک پیامبر به درستی تکالیف خویش را انجام داده و تا انتهای راه بر صراط مستقیم الهی ثابت قدم مانده اند تلاش های آن پیامبر به ثمر نشسته است. وقایع صدر اسلام در دوره حیات طیبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله شاهدهی زنده بر این ادعاست. خواص امین عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - بی اعتنا به فرجام تلخ شماری از آنان - تا زمانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان شان بود در راه به بار نشستن رسالت نبوی، به خوبی ایستادگی کرده و از بذل جان و مال و تحمل شکنجه و آوارگی و هجرت های پی در پی دریغ نکردند. بی تردید آنها برای این که بتوانند از عهده مأموریت های دشوار و آزمون های سخت الهی برآیند باید واجد بسیاری از اوصاف و فضایل اخلاقی

«خواص پیشوا» - البته در شعاعی کوچکتر - باشند. بنابراین، شایسته است تا به اجمال، برخی از ویژگی های آنان را بیان کنیم:

الف) یقین

خواص امین اهل حق در عصر بعثت، صحابه رسول خدا ﷺ بودند که در اثر همنشینی با ایشان به بالاترین مراتب یقین رسیده بودند. برخورداری از چنین مقامی بود که باعث می شد آنان در راه استقرار کلمه توحید، جانفشانی کرده و از هیچ دشمنی نهراسند. در تفسیر اطیب البیان ذیل آیه شریفه ۲۴ سوره مبارکه سجده آمده است: «یک نفر از اصحاب پیغمبر ﷺ - زیدبن حارثه - خدمتش عرض کرد: «أَصْبَحْتُ مُوقِنًا». حضرت فرمود: «مَا عَلَامَةُ يَقِينِكَ» گفت: صدای نغمه های بهشت و زفیر جهنم را می شنوم و اهل بهشت و جهنم را می بینم. (طیب، ۱۳۶۹، ج ۱۰، ص ۴۶۶).

ب) ایمان

ایمان بالای خواص امین پیامبر ﷺ که ریشه در اعماق جان شان داشت، به صورت کامل در عمل ایشان، متجلی بود. از رسول اکرم ﷺ روایت شده که فرمود: عمار، سراسر، ایمان است و ایمان با گوشت و خونس عجین گشته است. (مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۱۹، ص ۳۵). بازماندگان اندک چنین مؤمنانی، نیم قرن پس از رحلت رسول خدا ﷺ در صحرای کربلا گرد هم آمدند تا فرزندش را در مقابل سپاه جور یاری دهند. از امام صادق ﷺ پرسیدند یاران حسین ﷺ چگونه به سمت مرگ شتافتند؟ ایشان در پاسخ فرمودند: «پرده ها کنار رفت و آنها با نور ایمان و قدرت یقین، مراتب و منازل و مقامات خود را در بهشت مشاهده کردند.» (مغنیه، ۱۳۸۱، ص ۱۹۱).

ج) ساده زیستی

«از دنیا چندان نخورد که دهان را پر کند و به دنیا با گوشه چشم نگریست. دو پهلویش از تمام مردم فرو رفته تر و شکمش از همه خالی تر بود. دنیا را به او نشان دادند، نپذیرفت ... روی زمین می نشست و غذا می خورد ... با دست خود کفش خود را وصله می زد و جامه خود را با دست خود می دوخت.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۹) آنچه گذشت قطره ای از دریای بیکران ساده زیستی و بی اعتنایی رسول خدا ﷺ به دنیا بود که در کلام امام علی ﷺ تجلی یافته است. بسیاری از بزرگانی که بر گرد وجود پیامبر ﷺ حلقه زده بودند نیز مانند او می زیستند، یعنی «دنیا» در چشم شان فروغی نداشت. از ابن عباس نقل شده که اقلیت اشراف و رؤسای قریش که زندگی بسیار مرفهی داشتند، جمعی از مؤمنان ثابت قدم آغاز اسلام همچون عمار و بلال و ... را که از نظر زندگی مادی، تهیدست بودند به باد مسخره می گرفتند و می گفتند اگر پیامبر ﷺ شخصیتی داشت و از طرف خدا بود، اشراف و بزرگان از او پیروی می کردند. آیه شریفه «زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ يَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ الَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (بقره، ۲۱۲) نازل شد و به سخنان بی اساس آنها پاسخ داد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۹۱).

د) شهادت طلبی

مبارزه با دشمنان دین خدا در نگاه صحابه ممتاز رسول خدا ﷺ تکلیفی الهی بود که اگر در راه آن کشته هم می شدند، شهید محسوب شده و به سعادت ابدی می رسیدند. زیرا از قرآن کریم آموخته بودند که «وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.» (آل عمران، ۱۶۹). نقل شده است که شخصی به نام «عمروبن جموح» قصد داشت تا در جنگ بدر شرکت کند، ولی فرزندانش با شرکت او به دلیل این که نقص عضو داشت و شرعا معذور بود، مخالفت نمودند. اما هنگامی که جنگ احد پیش آمد، با وجود این که موظف به جهاد نبود

از پیغمبر ﷺ اذن جهاد گرفت، به میدان نبرد حق رفت و به «شهادت» که آرزوی بزرگش بود نائل گشت. (ابن اثیر، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۷۰۵).

۳-۲- نقش خواص امین اهل حق در سقوط جامعه اسلامی

حال که برخی از مهم ترین ویژگی های خواص امین را بررسی نمودیم به جاست تا بحث اصلی این بخش، یعنی لغزش ها و کجروی های آنان را در دوره پس از رحلت پیامبر ﷺ بررسی نماییم. تأثیر خواص امین اهل حق در سقوط جامعه اسلامی در آستانه واقعه عاشورا ریشه در دو عامل مهم «عافیت طلبی» و «بی تفاوتی» دارد که به تفصیل به آن دو می پردازیم:

۱-۳-۲- عافیت طلبی

راغب در مفردات، عافیت را «سلامتی» معنا کرده است. البته عافیت را می توان هم در سلامت جسمی و هم روحی به کار برد. چنانچه در بسیاری از ادعیه، مراد از عافیت، سلامت در امور دینی و معنوی است. یعنی عافیت در دین، به مفهوم آن است که دین شخص در سلامت کامل و دور از لغزش ها و انحراف هاست. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۷۴). اما عافیت طلبی در اصطلاح، به حالتی می گویند که انسان، تنها به رفاه خویش بیندیشد و تلاش کند آسایش خود، خانواده و اطرافیانش را تأمین نماید و اوضاع سایر مردم به ویژه طبقه فرودست جامعه برای او اهمیتی نداشته باشد. ناگفته پیداست که چنین حالتی با ویژگی هایی که درباره دو گروه خواص اهل حق برشمردیم سازگاری چندانی ندارد و در زندگی هیچ یک از آنان که با فرجام نیک از دنیا رفته اند، چنین حالتی دیده نمی شود. خواص اهل حق باید از هستی خود بگذرند تا سایرین در رفاه و آسایش باشند. وقتی مردم ببینند بزرگان جامعه به عافیت طلبی روی آورده اند ناامید شده و دست از دین و آیین خود برمی دارند. زیرا احساس می کنند تا دیروز، سرباز جبهه ای بودند که فرماندهان شان، برای اقامه حدود الهی از جان خود نیز می گذشتند، اما امروز در سایه چرب و شیرین دنیا آرمیده و تاوان همه محرومیت های دوران مبارزه را با «عافیت طلبی» از مردم می ستانند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه مشهور خویش به مالک اشتر به خوبی خطر انحراف خواص جامعه را گوشزد کرده، می فرماید: «خشم عمومی مردم، خشنودی خواص را از بین می برد اما خشم خواص را خشنودی همگان بی اثر می کند. خواص جامعه همواره بار سنگینی را بر حکومت تحمیل می کنند زیرا در روزگار سختی، یاری شان کمتر و در اجرای عدالت، از همه ناراضی تر و در خواسته های شان پافشارتر و در عطا و بخشش ها کم سپاس تر و به هنگام منع خواسته ها دیرعذرپذیرتر و در برابر مشکلات کم استقامت تر می باشند.» (نهج البلاغه، نامه ۵۳). آنچه در این بخش از نامه امام علی علیه السلام به چشم می خورد در طول سالهای پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها و بارها از سوی خواص امین - که اعتبارشان را از جبهه حق گرفته بودند - پیش آمد. اینک، به منظور روشن شدن اثر ناگوار عافیت طلبی در سقوط جامعه اسلامی، به سه نمونه از لغزش خواص امین اهل حق که جملگی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند می پردازیم:

الف) زبیر

زبیر پسر عوام پسر خُوَیَلد (پدر خدیجه علیها السلام) و مادر او صفیه دختر عبدالمطلب صلی الله علیه و آله و عمه پیغمبر صلی الله علیه و آله است. از آنجا که علت عافیت طلبی خواص، موضوع بحث نیست، فقط به گوشه ای از شیوه زندگی اشرافی وی در سال های آخر حیاتش اشاره می کنیم. مسعودی نقل می کند که او خانه ای در بصره ساخت که تاکنون ازمان نگارش کتاب مروج الذهب و معادن الجواهر [یعنی به سال ۳۳۲ هجری قمری] معروف است و تجار و مالداران و کشتی بانان بحرین و

دیگران، آنجا فرود می آیند. در مصر و کوفه و اسکندریه نیز خانه هایی بساخت. موجودی زبیر پس از مرگ، پنجاه هزار دینار بود و هزار اسب و غلام و کنیز داشت! (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۳۳۲).

ب) طلحه

طلحه پسر عبدالله از تیم و با ابوبکر از یک تیره است. پیش از اسلام بازرگانی می کرد و با عثمان دوستی داشت. در جنگ احد کنار پیغمبر ﷺ بود. او را از زمین برداشت تا به مردم بنمایاند کشته نشده است. در آن نبرد، دست خود را بر تیری که به سوی پیغمبر ﷺ افکنده بود گرفت، انگشتی از وی جدا گردید سپس دستش شل شد. (شهیدی، ۱۳۸۱، ص ۷۸). مسعودی درباره او نیز نوشته است: «طلحه بن عبدالله تیمی در کوفه خانه ای ساخت که هم اکنون [زمان نگارش کتاب مروج الذهب و معادن الجواهر] در محله کناسه به نام «دارالطلحیین» معروف است. از املاک عراق، روزانه هزار دینار درآمد داشت و بیشتر از این نیز گفته اند.» (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۳۳۳).

ج) عبدالرحمان بن عوف

نامش در دوره جاهلیت، عبدالکعبه بود و پیامبر ﷺ او را عبدالرحمان نامید. از صحابه بزرگ و یکی از هشت تنی است که در مسلمانی پیشقدم بودند. نخست به حبشه و آنگاه به مدینه هجرت نمود و در تمامی نبردها با رسول خدا ﷺ بود. (ترمانینی، ۱۳۸۵، ص ۱۶۰) نقل شده که روزی کاروان عبدالرحمان بن عوف به مدینه رسید. این کاروان چندان بزرگ بود که ولوله در شهر افکند. «عایشه» پرسید چه خبر است؟ گفتند شتران عبدالرحمان رسیده است. عایشه گفت از پیغمبر ﷺ شنیدم عبدالرحمان بن عوف بر صراط، افتان و خیزان می رود چنان که گویی به دوزخ خواهد افتاد. چون این خبر به عبدالرحمان رسید گفت شتران و آنچه بر پشت دارند در راه خدا باشد. شمار آن شتران، ۵۰۰ نفر بود! (شهیدی، ۱۳۸۱، ص ۵۴). همچنین از مسعودی نقل شده که عبدالرحمن بن عوف، خانه وسیعی بساخت. در طویله او یکصد اسب بود. هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت و پس از وفاتش یک چهارم یک هشتم مالش، ۸۴ هزار دینار بود! (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۳۳۳).

با نگاهی به زندگی سراسر تجمل صحابه دیروز و اشراف امروز درمی یابیم که آنچه بر سر شماری از صحابه رسول خدا ﷺ آمده بود تفسیر آیه ای از قرآن کریم بود که می فرماید: «وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ». (شوری، ۲۷). از «خباب بن ارت» صحابی معروف نقل شده که این آیه درباره ما [اصحاب صفه] نازل شد و این به خاطر آن بود که ما به اموال فراوان طوایف «بنی قریظه» و «بنی نظیر» و «بنی قینقاع» از یهود نظر افکندیم و آرزو داشتیم که ای کاش ما هم چنین اموالی داشتیم.

آیه نازل شد و به ما هشدار داد که اگر خداوند روزی را برای بندگانش گسترده کند، طغیان خواهند کرد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲۰، ص ۴۳۱) ابن عباس درباره عبارت «لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ» می گوید: «ستمی که در روی زمین می کردند این بود که پس از رسیدن به موقعیتی، خواستار موقعیتی فراتر می شدند و پس از دسترسی به یک مرکب سواری، مرکب دیگری می خواستند و پس از بافتن پوشاک ها دیگری می خواستند.» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۴۶)

سوگمندان باید گفت که در سالهای پس از رحلت رسول خدا ﷺ کسانی که همچون پیشوای پارسای خویش با زهد و ساده زیستی روزگار می گذراندند، انگشت شمار بودند. مسعودی در مروج الذهب درباره پایبندی «سلمان فارسی» به سیره پیامبر اکرم ﷺ چنین نوشته است: «[به هنگام زمامداری اش در مدائن] پشمینه می پوشید و الاغ جلدار سوار می شد و نان جو می خورد ... در ایام پایانی عمر خویش به سعد ابی وقاص گفته بود در آخرت، گردنه ای هست که فقط مردم سبکبار از آن می گذرند و من این همه چیز را اطراف خود می بینم و چون نگریستند جز یک ظرف چرمین و کوزه و آفتابه نبود!» (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۳۰۶).

اما اغلب مردم، کاخ نشینی صحابه ای همچون طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابی وقاص و ... را می دیدند و کوخ نشینی امثال عمار یاسر و سلمان فارسی در چشم آنها فروغی نداشت. در واقع، آنچه سینه به سینه و نسل به نسل بر لوح افکار عمومی جامعه، حک می شد، وصف «عافیت طلبی» شمار زیادی از یاران و نزدیکان پیامبر اکرم ﷺ بود که علامت سؤال بزرگی در ذهن مردم پدید می آورد. بسیاری از مردم، به ویژه آنها که حضور رسول خدا ﷺ را درک نکرده بودند با دیدن زندگی اشرافی و سراسر تجمل صحابه، گمان می کردند شیوه مسلمانی، همان است که بزرگان جامعه در پیش گرفته اند. بدین ترتیب، آنچه به مرور زمان از یادها رفت، قناعت و ساده زیستی رسول اکرم ﷺ و یاران باوفایش بود. بنابراین در سال های منتهی به واقعه عاشورا، طبقه ای از اشراف در اجتماع، شکل گرفته بود که امتیاز همنشینی با پیامبر ﷺ را با ثروت های سرشار درآمیخته و گمان می کردند به واسطه مجاهدت های سال های نخست رسالت، حق دارند تا دنیای خویش را با دست اندازی به بیت المال مسلمین و غیر آن، تأمین نمایند. از جمله پیامدهای شومی که عافیت طلبی به بار می آورد و خواص اهل حق که نشان «صحابی» بودن را با خود به همراه داشتند نیز از آن بی نصیب نماندند، عبارتند از:

۱. نپذیرفتن سخن حق
 ۲. ناتوانی در مبارزه با باطل
 ۳. تضعیف روحیه سلحشوری
 ۴. تقویت روحیه سازش با دشمنان
- و ...

به هر روی، عافیت طلبی خواص اهل حق، آنچنان تأثیر مخربی بر پیکره جامعه اسلامی وارد ساخت که واقعه عاشورا با آن همه جنایت بی سابقه رخ داد اما از خواص اهل حق همچون عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، زیدبن ارقم، ابوسعید خدری و ... که آن روز به احتمال بسیار، روزگار به افتاء و سجاده نشینی می گذراندند، واکنشی شایسته دیده نشد. بزرگانی که بسیاری از آنان، چه در عصر رسول خدا ﷺ و چه پس از ایشان، هجرت کردند و شکنجه دیدند، بارها تا مرز شهادت پیش رفتند، خون دادند و خون دل خوردند اما به تدریج، با تغییر شرایط جامعه و سرازیر شدن غنیمت های جنگی و امتیازهای ویژه ای که برخی از خلفا برای آنان قائل شدند به عافیت طلبی روی آوردند و به دنیا بیش از آخرت پرداختند. آنها از تبعات تلخ عافیت طلبی غافل بودند و در نتیجه، کوتاهی شان را در یاری نکردن فرزند رسول خدا ﷺ در کربلا، «رندانه» توجیه می کردند.

۲-۳-۲- بی تفاوتی

دومین خطای نابخشودنی بسیاری از خواص امین اهل حق، در سالهای منتهی به واقعه عاشورا آن بود که نسبت به اوضاع سیاسی، اقتصادی و عقیدتی جامعه پیرامون خویش، فقط نظاره گر وقایع بوده و در بیراهه «بی تفاوتی» طی طریق می کردند. این انحراف بزرگ که ریشه در عافیت طلبی و دنیاپرستی دارد به تدریج، روحیه حق طلبی را تحت الشعاع قرار داده و با توجیهات خودساخته، روح حقیقی دین فرد را از او می گیرد، به گونه ای که پس از گذشت مدت زمانی نه چندان طولانی، از او جز انسانی مقید به پاره ای واجبات و مستحبات تکراری و ملال آور باقی نمی ماند. او به خوبی می داند این شیوه مسلمانی، آن نیست که رسول خدا ﷺ به امر الهی در ابلاغ آن کوشید. او نیک واقف است آنچه کفار و مشرکین را واداشت تا با تمام قوا در برابر آیین تازه بایستند و تا روزی که لشکر انبوه اسلام را در پشت دروازه های مکه ندیدند تسلیم نشدند اسلامی از جنس دیگر است، اما چه کند که در محاصره جنود ابلیس، قافیه را باخته و چون تن به عافیت طلبی و دنیاپرستی داده، حال باید شکست سپاه حق را ببیند و دم برنیورد یا اگر هم سخنی بر زبان می آورد به توجیهاتی بی پایه متوسل شود که از همچون او بی انتظار می رود!

از این رو، «بی تفاوتی» که خواص امین جبهه حق به آن مبتلا می شوند نتیجه طبیعی عافیت طلبی است که خود انتخاب کرده و سال های سال با آن خو گرفته اند. در این مجال، مشی سه تن از خواص امینی که دچار این انحراف شده و بی تفاوتی را به حضور در صحنه های مختلف اجتماعی - سیاسی ترجیح دادند، بیان می کنیم:

الف) سعد بن ابی وقاص

سردار قادسیه و فرمانده فاتح میدانهای جهاد، در اواخر عمر در کاخی مرتفع و وسیع در نزدیکی مدینه روزگار می گذراند! (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۳۳۳). او در آشوب های پس از قتل عثمان شرکت نکرد و در وقایع جمل و صفین و ماجرای حکمیت نیز حاضر نشد. (ترمانینی، ۱۳۸۵، ص ۱۹۹). پس از قتل عثمان و خلافت امام علی علیه السلام یقین حاصل کرد که دیگر به خلافت نمی رسد، از این رو گوشه نشینی اختیار کرده و با حضرت علی علیه السلام هم بیعت نکرد. یعقوبی در تاریخ خود می نویسد: معاویه خواست تا سعدابی وقاص را هم به کاری گمارد لیکن او زیر بار نرفت و در خانه اش نشست و در قصری که در ده میلی مدینه داشت ساکن بود و همان جا اقامت داشت تا وفات کرد! (یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۲۳۷). نوشته اند او آخرین نفر از «مهاجران» بود که از دنیا رفت. (ترمانینی، ۱۳۸۵، ص ۱۹۹). سعد ابی وقاص، شش سال پیش از واقعه عاشورا در کاخش بدرود حیات گفت. اما فرزندش، فرجامی بسیار تلخ تر از پدر داشت. عمر بن سعد، فرمانده سپاه کوفه بود که در کربلا با فریادی رسا گفت: شاهد باشید و نزد امیر عبیدالله گواهی دهید که من نخستین تیر را به سوی سپاهیان حسین بن علی علیه السلام انداختم! (سید بن طاووس، ۱۳۴۸، ص ۱۰۰).

ب) اسامه بن زید

اسامه فرزند زید بن حارثه، پسرخوانده رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. پدرش - زید - همواره در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و محبوب وی بود. اسامه هیجده سال داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله او را به فرماندهی سپاهی بزرگ گمارد و وی را به شام گسیل داشت اما پیش از حرکت این سپاه، پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت. (ترمانینی، ۱۳۸۵، ص ۱۹۷). شأن نزول آیه شریفه ۹۴ از سوره مبارکه نساء را به او مربوط دانسته اند. در تفسیر مجمع البیان در این باره، آمده است: اسامه و یارانش به مردی مسلمان که گوسفندان خود را به طرف کوهی می برد برخورد کردند. وی ایشان را مخاطب ساخته بگفت: «السلام علیکم، لا اله الا الله محمد رسول الله». لکن اسامه او را بکشت و گوسفندانش را با خود آوردند. ابن عباس و قتاده گویند: هنگامی که این آیه، نازل شد، اسامه سوگند یاد کرد که هرکس را که «لا اله الا الله» بگوید نکشد و هنگامی که از کمک علی علیه السلام تخلف کرد همین موضوع را بهانه و عذر خود قرار داد! علامه طبرسی در ادامه می گوید: این عذر، از او قبول نمی شد زیرا اطاعت امام، واجب است و باید با سرکشانی که با علی علیه السلام جنگ می کردند جنگید به خصوص که او از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله شنیده بود که به علی علیه السلام فرمود: یا علی! جنگ تو جنگ من و صلح تو صلح من است. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۱۴۵) اسامه با وجود آن که در حضور سرداران پیشتاز در اسلام، مسؤولیت فرماندهی سپاهی بزرگ را در اواخر حیات پیامبر صلی الله علیه و آله از ایشان دریافت کرده بود و مردم از او انتظار داشته و چشم به دست و زبان او دوخته بودند اما به دلیل بی تفاوتی که ریشه در برداشتی غلط از آیه قرآن داشت، سالها بعد به صف کسانی پیوست که از بیعت با علی ابن ابیطالب علیه السلام سر باز زدند! بزرگانی همچون سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، حسان بن ثابت انصاری و ... که به جای ارائه طریق به توده ها و روشن کردن فضای بحران زده آن سالها، انزوای سیاسی اجتماعی خودخواسته ای را اختیار کرده بودند.

ج) عبدالله بن عمر

فرزند خلیفه دوم که قبل از بلوغ، همراه پدرش اسلام آورد و به مدینه مهاجرت کرد. (ترمانینی، ۱۳۸۵، ص ۲۳۶). در فتح مکه، نبرد یرموک، فتح مصر و ایران حاضر بود. او فردی محتاط بود که هیچ گاه سودای خلافت در سر نداشت. روزگار به نقل حدیث و افتاء می گذراند و معمولاً در فتنه ها و بلایای امت، دخالتی نمی کرد.

عبدالله، آخرین صحابی ساکن مکه بود که در سال ۷۳ هجری (یعنی دوازده سال پس از واقعه عاشورا) درگذشت. (ترمانینی، ۱۳۸۵، ص ۲۳۷). او نیز مانند اسامه و برخی بزرگان دیگر حاضر به بیعت با امام علی علیه السلام نشد. اما نقل شده که سالها بعد از واقعه عاشورا با پای حجاج بن یوسف ثقفی، زمانی که وی در بستر استراحت می کرد بیعت کرد! (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۱۳، ص ۲۴۲). برخی از مفسران روایت کرده اند که عبدالله بن عمر و زیدبن حرث با عده‌ای از یهودیان، طرح دوستی ریخته بودند! آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَسُؤُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَسُؤَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ» در نکوهش آن دو نازل گردید. (محقق، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۸۰۵). وی از جمله بزرگانی بود که به واسطه انتساب به خلیفه دوم، در نظر مردم ارجمند بود و توده ها در حوادث و وقایع گوناگون بدو می نگریستند. اما بی تفاوتی و انزوای خودخواسته اش باعث شد تا بسیاری از رخدادهای تلخ تاریخ پنجاه ساله پس از پیامبر صلی الله علیه و آله با سکوت او و همفکرانش رقم بخورد. نوشته اند زمانی که حسین بن علی علیه السلام آهنگ خروج از مکه و عزیمت به سوی کوفه نمود، عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس نزد امام علیه السلام آمدند و میان ایشان، گفت و گویی مفصل درگرفت. به دلیل طولانی بودن آنچه میان عبدالله بن عمر و امام حسین علیه السلام گذشته، گزیده ای از سخنان او را بیان می کنیم: «... این مردم با یزیدبن معاویه بیعت کرده اند. من نگرانم که تو را بکشند و به خاطر تو مردم زیادی کشته شوند. (مؤیدی، ۱۳۸۳، ص ۳۴۲) ... من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: حسین علیه السلام کشته می شود و اگر او را بکشند و تنهایش گذارده، یاریش نرسانند، خدا آنان را تا قیامت خوار خواهد کرد ... اباعبدالله! از تصمیم خود دست بردار و از همین جا به مدینه برگرد و با آنان سازش کن و از زادگاه و حرم جد خود رسول الله صلی الله علیه و آله دور شو. ... اگر نخواستی بیعت کنی تا اظهارنظر نکرده ای کارت ندارند! امید است یزیدبن معاویه چندان عمر نکند و خدا تو را از دست او نجات بخشد!» (مؤیدی، ۱۳۸۳، ص ۳۴۲)

بررسی سخنان به ظاهر دلسوزانه عبدالله بن عمر و تناقضات آشکار در کلامش، نشان دهنده روحیه مذبذب و عافیت طلب اوست. اما امام حسین علیه السلام که به خوبی با چنین روحیاتی آشنا بود در پاسخ او فرمود: «هیبهات! ای فرزند عمر! این گروه اگر مرا به حق دانند، رهایم نخواهند کرد و اگر در پندار خود به حق ندانند از پی من آیند تا با اکراه، بیعت کنم یا مرا بکشند ... ای عبدالله! آیا نمی دانی که از نشانه های پستی دنیا بر خدا این است که سر یحیی بن زکریا علیه السلام را برای فاحشه ای از زنان هرزه بنی اسرائیل بردند با این که سر بریده، با آنان به برهان، سخن می گفت؟! اباعبدالرحمان! آیا نمی دانی که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتاب، هفتاد پیامبر را می کشتند، سپس در بازارهای خود نشسته، همگی به خرید و فروش می پرداختند، آن چنان که گویی کاری نکرده اند! ای اباعبدالرحمان! از خدا بترس و از یاری من دست مکش ...» (مؤیدی، ۱۳۸۳، ص ۳۴۴)

۴-۲- بی تفاوتی خواص امین اهل حق در کربلا

یکی از مصادیق بارز بی تفاوتی خواص امین اهل حق، ماجرای است که سعدبن عبیده درباره واقعه کربلا روایت کرده است: «در روز عاشورا و گرماگرم نبرد، برخی از شیوخ کوفه را دیدم که بر تپه ای رفته، می گریستند و از خدا می خواستند که حسین علیه السلام را یاری کند! به آنان گفتم: ای دشمنان خدا به جای دعا بروید او را یاری کنید.» (موسوی جزایری، ۱۳۸۵، ص ۳۹۲). وقتی سخن از شیوخ، به میان می آید بدین مفهوم است که شمار قابل توجهی از آنان، پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده، سخن او را شنیده، در رکاب او جنگیده و دست کم در زمره خواص امین جبهه حق یا نزدیک به آنان بوده اند. اما بر سر آنان چه آمده بود که نتوانستند ترس و احتیاط را کنار گذاشته و با همان روحیه سلحشوری سال های نخست هجرت، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاری دهند؟

پاسخ آن است که احتیاط های بی دلیل، خودداری های نابجا و کناره گیری های سرنوشت ساز خواص در بزنگاه های حساس تاریخ اسلام، تأثیر ویرانگری بر عوام داشته و آنان را در پیمودن مسیر حق، دچار تزلزل و اسیر پرسش های بی پاسخ کرده است.

پیامدهای شوم عافیت طلبی و بی تفاوتی خواص امین اهل حق، نیم قرن پس از رحلت پیغمبر ﷺ در واقعه کربلا نمایان شد. وقتی خواص اهل حق نظیر عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، شریح بن حارث [قاضی شریح]، سلیمان بن صرد خزاعی، رفاعة بن شداد و ... در زمان مناسب، حرکت درست را انجام ندادند و نتوانستند درست تشخیص دهند یا ناخواسته در زمین دستگاه جور بازی کردند، خواص اهل باطلی هم چون عبیدالله بن زیاد، عمر بن سعد، شبت بن ربیع، شمر بن ذی الجوشن و ... زمام امور را در دست گرفتند و به بدترین شکل ممکن، کار را به پایان بردند. خاتمه سخن در این بخش را با کلامی از سیدالشهداء ﷺ زینت می دهیم که خواص اهل حق را مخاطب خویش قرار داد و فرمود: «شما، ظالمان را در جای خود نشانید و امور دین خدا را به آنان سپردید تا به شبهه، کار کنند و در شهوت و دلخواه خود راه روند. فرار شما از مرگ و خوش بودن شما به زندگی دنیا که از شما جدا خواهد شد [آنان را بر این منزلت چیره کرده] ... در امور مملکت، به رأی خود تصرف می کنند و با هوسرانی خویش، ننگ و خواری پدید می آورند به سبب پیروی از اشرار و گستاخی بر خدای جبار.» (مؤیدی، ۱۳۸۳، ص ۳۱۱)

۳- خواص اهل باطل

خواص اهل باطل، همیشه در راه طاغوت گام برداشته و باطل را یاری می کنند. آنان، تاریکی را بر نور اختیار کرده و طبعاً سرانجامی جز دوزخ نیز در انتظارشان نیست: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره، ۲۵۷). در واقع، فصل مشترک همه خواص اهل باطل، یاری طاغوت و مبارزه بی امان با جبهه حق است که در آیات قرآن کریم با الفاظ و تعابیر گوناگون، بیان شده است. آنان با همین عقیده ناصواب و به دلیل عدم باور به مبدأ و معاد و رسالت انبیای الهی، حیات خود را منحصر در زندگی دنیا دانسته و تلاش می کنند تا به هر قیمت ممکن، اسباب رفاه و آسایش دنیوی خویش را تأمین نمایند. در واقع به دلیل این که برای بایدها و نبایدهای دین، اعتبار و ارزشی قائل نیستند به هر آنچه که سعادت ظاهری دنیای آنان را تأمین نماید، تمسک می جویند. اما همان گونه که قرآن کریم وعده داده، این روش، نتیجه ای جز خسران دنیا و آخرت را در پی ندارد: «أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» (آل عمران، ۲۲).

سقوط جامعه اسلامی که نقش خواص - به ویژه خواص اهل باطل - در آن، غیرقابل انکار است، ریشه در عوامل گوناگونی دارد که از آن جمله اند: خودرأیی و تباهی باور و رفتار کارگزاران، به حاشیه رانده شدن امر به معروف و نهی از منکر، فساد سازمان یافته فرهنگی و اقتصادی، تضعیف اصل برادری و برابری و ترویج تفرقه، نسخ یا مسخ ارزش های اصیل اسلامی، تحجر و فهم نادرست از آموزه های دین، نهادینه شدن روحیه حق ستیزی، گسترش دنیاطلبی و فراموشی آخرت و ... که در این مجال، تنها به دو نمونه اخیر از این عوامل، اشاره می کنیم:

۳-۱- نهادینه شدن روحیه حق ستیزی

یکی از ویژگی های بارز خواص اهل باطل که در قرآن کریم بدان اشاره شده، «حق ستیزی» است. یعنی سران جبهه کفر، تمام همت خود را مصروف مبارزه با حق و انکار نشانه های آن می کنند. به عنوان نمونه، درباره جریان باطلی که در نهایت، باعث هلاکت قوم عاد شد، آمده است: «جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ

عَنِيد: آیات پروردگارشان را انکار کردند و پیامبرانش را نافرمانی کردند و به فرمان هر جبار کینه‌توزی گردن نهادند.» (هود، ۵۹).

در سوره کهف نیز درباره این گروه سرکش، آمده است: «وپیامبران [خود] را جز بشارت‌دهنده و بیم‌رسان گسیل نمی‌داریم، کسانی که کافر شده‌اند به باطل مجادله می‌کنند تا به وسیله آن، حق را پایمال گردانند و نشانه‌های من و آن چه را [بدان] بیم داده شده‌اند به ریشخند گرفتند.» (کهف، ۵۶). در تفسیر نمونه درباره این آیه شریفه آمده است: «آزادی و اختیار که وسیله تکامل است غالباً مورد سوءاستفاده قرار گرفته و طرفداران باطل به مجادله در برابر حق برخاسته‌اند. گاه از طریق مغالطه و گاه از طریق استهزاء، خواسته‌اند آئین حق را از میان ببرند ولی همیشه، دل‌های آماده‌ای پذیرای حق بوده و به حمایت از آن برخاسته است و این مبارزه حق و باطل در طول تاریخ بوده و هم‌چنان ادامه دارد.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۲، ص ۴۷۳). روحیه حق‌ستیزی در میان همه اهالی باطل، ظهور و بروز داشته و خواص این جبهه، تلاش می‌کنند تا با بهره‌گیری از همه امکانات موجود، «حق» را نابود ساخته و عقیده باطل خویش را به کرسی بنشانند.

۲-۳- گسترش دنیاطلبی و فراموشی آخرت

یکی دیگر از ویژگی‌های خواص اهل باطل که ریشه در عدم اعتقاد آنان به مبدأ و معاد دارد آن است که فریب زندگی زودگذر و کوتاه مدت دنیا را خورده و در اثر تداوم مشی ناصواب خود، آخرت را از یاد می‌برند: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (روم، ۷). خواص اهل باطل بر خلاف نبوغ مثال زدنی خود در فریب توده‌ها و اقناع اطرافیان خود، مرتکب اشتباه بزرگ و جبران‌ناپذیری شده و بر خلاف سفارش‌های مکرر انبیای الهی، به زندگی دنیا دل بسته و نهایت آرزوی خود را در تأمین آن می‌دانند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «فَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ» (رعد، ۲۶). فیومی در مصباح المنیر، سه معنا برای «فرح» عنوان کرده (فیومی، بی تا، ج ۲، ص ۴۶۶) که عبارتند از:

۱. خوشگذرانی و مفسده‌جویی در آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» (قصص، ۷۶).

۲. رضایت مندی و خرسندی در آیه شریفه «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (مؤمنون، ۵۳ و روم، ۳۲).

۳. شادمانی در آیه شریفه «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (آل عمران، ۱۷۰).

راغب در مفردات، «فرح» را باز شدن دل و خاطر از شادی می‌داند که به وسیله لذتی آنی و زودگذر و بیشتر در لذات بدنی حاصل می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ هـ.ق، ص ۶۲۸). اما طبرسی در مجمع البیان، ذیل آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ» (قصص، ۷۶) فرح را به معنی تکبر دانسته است. نکته مهمی که نباید آن را از نظر دور داشت آن است که واژه «فرح» در قرآن مجید، بیشتر در شادی‌های مذموم آمده که منبث از نیروی شهوانی و لذات و توأم با خودپسندی است. مثل: «فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ ... (توبه، ۸۱) و در بعضی از آیات، در شادی ممدوح به کار رفته (قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۵۸) مثل «وَيَوْمَئِذٍ يَقَرِّحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ ... (روم، ۴). از این رو، خواص اهل باطل که بر خلاف آموزه‌های قرآنی، بهره‌مندی از زندگی دنیا را هدف اصلی خود قرار داده‌اند، در لذات زودگذر و نعمت‌های تمام‌شدنی دنیا غرق شده و آخرت را از یاد می‌برند.

تأسف‌بارتر آن که خیل عظیمی از انسان‌هایی که در تشخیص حق از باطل، دچار شک و تردیدند را نیز با خود همراه کرده و از آنها به عنوان سیاهه لشکر خود استفاده می‌کنند. حضرت علی (علیه السلام) که الگویی تکرارنشده در بی‌رغبتی به دنیا و اشتیاق به آخرت است در نکوهش انسان دنیاطلب فرمودند: «خواهش‌های نفس، پرده عقلش را دریده و دوستی دنیا دلش را میرانده است. شیفته بی‌اختیار دنیا و برده آن است و برده کسانی است که چیزی از

دنیا در دست دارند. دنیا به هر طرف برگردد او نیز برمی گردد و هر چه هشدارش دهند از خدا نمی ترسد. از هیچ پند دهنده ای شنوایی ندارد با این که گرفتار آمدگان دنیا را می نگرد که راه پس و پیش ندارند و در چنگال مرگ، اسیرند. می بیند که آن ها بلاهایی را که انتظار آن را نداشتند بر سرشان فرود آمد و دنیایی را که جاویدان می پنداشتند از آنها جدا شده و به آنچه در آخرت، وعده داده شده بودند خواهند رسید. آنچه بر آنان فرود آمد وصف ناشدنی است.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹). اما خواص اهل باطل به دلیل تمایل شدید به بهره بردن از نعمتهای دنیا، سخن حق اولیای خدا را در هیچ برهه ای از زمان، جدی نگرفته و با اصرار بر باورهای زشت، شمار عظیمی از مردم را نیز با خود به سراشویی سقوط، سوق می دهند. البته، همه این جاه طلبی ها و دنیاپرستی ها تنها یک روی سکه زندگی تاریک خواص اهل باطل است، زیرا آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام و صفحات تاریخ، حاکی از آن است که بیشتر آنان در ایام پایانی زندگی خویش، اظهار ندامت و آرزوی کردندای کاش در برابر مردان حق نمی ایستادند. مسعودی در مروج الذهب آورده است: «وقتی مرگ معاویه در رسید و بیماری اش سختی گرفت و از علاج، نومید شد شعری بدین مضمون گفت: ای کاش حتی یک ساعت به حکومت نپرداخته بودم و در کار لذت، غافل و چشم بسته نبودم و مانند صاحب دو جامه ژنده بودم (مراد او، امام علی علیه السلام بود!)» (مسعودی، ۱۴۰۹، دوم، ج ۳، ص ۵۰).

۳-۳- اقسام خواص اهل باطل

با بررسی رویدادهای تاریخ صدر اسلام، درمی یابیم که خواص اهل باطل به دو گروه «خواص جریان ساز» و «عقبه تدارکاتی» تقسیم می شوند. خواص جریان ساز، نخبگانی هستند که جریان های فکری باطل را در مقابل جبهه حق، طرح ریزی، هدایت و راهبری می نمایند - گرچه خود نیز در خفا به باطل بودن آن اذعان دارند! - در حالی که رسالت گروه دوم آن است که طرح های گروه نخست را در میان توده ها عملیاتی کنند. از این رو، خواص جریان ساز، تعداد انگشت شماری از جبهه باطل هستند که در نهایت به مهتری و فرمانروایی دست می یابند. افرادی نظیر نمود، فرعون، سامری، ابوسفیان، ابوجهل، معاویه و ... که نظام فکری - سیاسی موردنظر خویش را به کمک عقبه تدارکاتی و البته جهل جماعت پیاده می کنند و چند صباحی بر مرکب حکومت می تازند.

قرآن کریم در آیه شریفه ۴۱ از سوره مبارکه قصص، ماهیت خواص اهل باطل را این چنین بیان می دارد: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ.» در تفسیر اطیب البیان درباره این آیه، آمده است: «معنای جعل، این نیست که خداوند نصب فرموده باشد آنها را برای پیشوایی در کفر و ضلالت و ظلم و فسق و فجور ... بلکه مراد این است که آنها را به خود واگذار کردیم که هر قدر در کفر و ظلم و طغیان فرو روند و خود و اتباع خود را در عذاب جهنم وارد کنند.» (طیب، ۱۳۶۹، ج ۱۰، ص ۲۴۱). علامه طباطبائی رحمته الله علیه نیز در تفسیر المیزان درباره عبارت «يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» می گوید: «معنای دعوت به آتش، دعوت به کارهایی است که مستوجب آتش است و آن کارها عبارت است از: کفر و گناهان گوناگون، چون اینهاست که قیامت شان را به صورت آتشی تصویر می کند که در آن معذب خواهند شد.» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۶، ص ۳۸).

توجه به این نکته ضروری است که به همان میزان که انبیای الهی و امامان معصوم علیهم السلام در راه اعتلای کلمه حق و هدایت و تربیت مردم می کوشیدند، خواص اهل باطل نیز از همه امکانات خود بهره می جستند تا مردم را از پیمودن مسیر حق منصرف کرده و آنان را فریب دهند تا در بیراهه باطل، طی طریق نمایند. البته نباید از یاد برد که خواص جریان ساز اهل باطل به دلیل برخورداری از ثروت های سرشار، تعلق به خانواده های سرشناس، عجب ذاتی و غرور بی پایان، شأن خود را بالاتر از آن می دانند که اقدام به برقراری ارتباط مستقیم با توده ها نمایند و تا حد امکان، فاصله خود را با آحاد مردم، حفظ و از ورای دیدگان ظاهرین افکار عمومی، آنان را هدایت می کنند. از

این رو، خواص جریان ساز برای دست یابی به مقاصد شوم خود به بازوان توانمندی نیاز دارند که بتوانند اندیشه های باطل را در میان الفاظی عامه پسند، موجه جلوه داده و مردم را برای پذیرش آن مهیا سازند. بنابراین می توان گروه دوم - یعنی عقبه تدارکاتی جبهه باطل - را «مُجری» طرح های گروه نخست دانست. چه، آنها به دلیل حضور بیشتر در میان مردم و داد و ستدهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، توان عملیاتی کردن نظریه های سران جریان ساز باطل را داشته و واسطه ای مناسب و کارآمد میان خواص جریان ساز و عوامی هستند که خواسته یا ناخواسته جبهه باطل را یاری می دهند. در این میان، حمایت های همه جانبه و اطاعت پذیری محض عقبه تدارکاتی از خواص جریان ساز که البته بیشتر به دلیل رسیدن به مناصب دنیوی است نیز جای تأمل دارد. حضرت علی علیه السلام درباره نقش مؤثر این گروه می فرماید: «به خدایی که جانم در دست اوست شامیان بر شما پیروز خواهند شد نه از آن رو که از شما به حق سزاوارترند، بلکه در راه باطلی که زمامدارشان می رود فرمان بردارند و شما در گرفتن حق من سستی می ورزید.» (نهج البلاغه، خطبه ۹۶).

۴-۳- راهبرد خواص اهل باطل

سردمداران جبهه کفر و شرک و نفاق که از آنان به «خواص اهل باطل» یاد کردیم برای پیشبرد اهداف خود، روش های متفاوتی را در پیش می گرفتند. اما شاید بتوان ادعا کرد که مهم ترین راهبرد ایشان، این بود که به افکار ضاله خویش، جامه حق پوشانده و آن را بر مردم مشتبه می ساختند تا بدین وسیله، جبهه حق، تضعیف و پیروزی سپاه کفر، محقق گردد. در واقع، آنان می کوشیدند تا با غبار آلود کردن فضای جامعه، سخن باطل خود را به کرسی بنشانند و این همان تعریف اصطلاحی «فتنه» است که در قرآن کریم هم به مصادیق آن با تعبیر گوناگون، اشاره شده است: «وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.» (بقره، ۴۲). یکی از دوران هایی که اختلاط حق و باطل در جامعه اسلامی برای پیشبرد اغراض سیاسی جبهه باطل به اوج رسید، روزگار خلافت حضرت علی علیه السلام بود. در آن دوره پرتلاطم، آمیختن حق و باطل و غبار آلود بودن فضای سیاسی به فتنه هایی منجر می شد که یکی پس از دیگری، مردم را از سپاه حق جدا و آنان را به سیاه لشکر کفر و نفاق، تبدیل می کرد. امیرمؤمنان علی علیه السلام در این باره می فرماید: «اگر باطل با حق مخلوط نمی شد بر طالبان حق پوشیده نمی ماند و اگر حق از باطل جدا و خالص می گشت زبان دشمنان قطع می گردید. اما قسمتی از حق و قسمتی از باطل را می گیرند و به هم می آمیزند. آنجاست که شیطان بر دوستان خود چیره می گردد و تنها آنان که مشمول لطف و رحمت پروردگارند نجات خواهند یافت.» (نهج البلاغه، خطبه ۵۰).

خواص جریان ساز اهل باطل هم در آن روزگار سراسر فتنه به کمک عقبه تدارکاتی، اهداف شوم خود را دنبال کرده و سوگمندان باید گفت که اغلب، پیروز میدان هم بوده اند. آنها به کمک مثلث اهریمنی «زر و زور و تزویر» با هر ندای «حق طلبی» و فریاد آزادگی مبارزه کرده و پس از انکار مغرضانه آیات الهی، دیگران را هم از پذیرش سخن حق باز می داشتند. به همین دلیل است که قرآن کریم، سزای عمل ناپسند آنان را هلاکت ابدی در جهنم دانسته و می فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بئسَ الْقَرَار: آیا به کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند ننگریستی؟ [در آن سرای هلاکت که] جهنم است [و] در آن وارد می شوند و چه بد قرارگاهی است.» (ابراهیم علیه السلام آیات ۲۸ و ۲۹).

چه تلخ و دردناک است که در جامعه ای، دو سرور و سالار جوانان اهل بهشت زندگی کنند و معاویه بن ابی سفیان، بیست سال متمادی، ردای خلافت بر تن کند و مردم را به قهقرا ببرد! اما به راستی، سلسله جنبان این حرکت مخرب و شوم کیست که باعث می شود اولیای الهی خانه نشین باشند و فاسقان و تبهکاران، یکه تاز میدان

باشند. بهترین پاسخ به این پرسش را خداوند متعال در سوره مبارکه فاطر بیان فرموده: «در حقیقت، شیطان دشمن شماست. شما [نیز] او را دشمن گیرید. [او] فقط دار و دسته خود را می‌خواند تا آنها از یاران آتش باشند.» (فاطر، ۶). در تفسیر «نورالثقلین» درباره این آیه آمده است: «ابان احمر با اسنادش از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که مردی نزد امام آمده، عرض کرد: پدر و مادرم به فدای تو باد! مرا پندی ده. فرمود: اگر شیطان، دشمنی آشکار است غفلت از او چرا؟!» (عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۳۵۱). از امام حسین علیه السلام نیز نقل شده که فرمودند: «شما را بر حذر می‌دارم از گوش فرادادن به نغمه‌های شیطانی که دشمن آشکار شماست تا مبادا از اولیایش شوید که به آنان گفت: «امروز، هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد و من پناه شما هستم. پس هنگامی که دو گروه، یکدیگر را دیدند (شیطان) به عقب برگشت و گفت: من از شما بیزارم.» (انفال، ۴۸)

اینجاست که با فرود آمدن شمشیرها و وارد شدن نیزه‌ها و درهم شکستن گرزها و نشانه قرار گرفتن تیرها، روبرو خواهید شد و دیگر از کسی که پیشاپیش، ایمان نیاورده یا در ایمان خود خیری کسب نکرده، عذری پذیرفته نخواهد شد.» (مؤبدی، ۱۳۸۳، ص ۲۷۵). در این مجال، ذکر ماجرای از دوره امامت پیشوای ششم شیعیان که بیان‌کننده تأثیر یاری رساندن خواص اهل باطل به یکدیگر است، ضروری به نظر می‌رسد. علی بن ابی حمزه می‌گوید: دوستی داشتیم که در دستگاه دولت بنی امیه کار می‌کرد. از من خواست که از امام صادق علیه السلام رخصت گیرم تا خدمت آن حضرت برسد. من نیز چنین کردم. چون خدمت امام علیه السلام رسید، گفت: من در ادارات دولتی بنی امیه کار می‌کنم و مالی فراوان به دست آورده‌ام. تکلیف من چیست؟ امام علیه السلام فرمود: «اگر بنی امیه کسانی چون شما را نمی‌یافتند تا برایشان کار کند و بجنگد و سیاهی لشکر شوند هرگز حق ما را غصب نمی‌کردند و اگر مردم، بنی امیه را رها می‌کردند و بدانان مدد نمی‌رسانیدند هرگز به چنین جایگاهی نمی‌رسیدند.» (مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۷۵، ص ۳۷). از این ماجرا می‌توان نتیجه گرفت که در بخش عمده‌ای از جنایات امویان، «عقبه تدارکاتی» آنان نیز دخیل بوده‌اند. آنها با سکوت، تأیید، حمایت و البته اقدامات عملی خود، سردمداران کفر و نفاق را در کسب قدرت، یاری کردند تا خود نیز از سفره‌های رنگینی که از پایمال شدن حقوق الهی و مستضعفین، گسترده می‌شود، بهره‌گیرند.

۴-۴- زمینه‌های نفوذ خواص اهل باطل در لایه‌های تصمیم‌ساز حکومت اسلامی

نفوذ خواص اهل باطل در سطوح بالای حکومتی نیازمند فراهم شدن زمینه‌های مناسبی است تا به وسیله آن بتوانند هر نهضتی را از مسیر اصلی خود منحرف سازند. در این میان، دو عامل مهمی که بیش از سایر عوامل، تأثیرگذارند عبارت‌اند از: «چشم پوشی مردم از پیگیری و تحقق آرمان‌های نهضت» و «بی تفاوتی خواص امین اهل حق نسبت به گسترش بدعت‌ها و انحرافات». این دو عامل، ریشه در یک اصل واحد دارند و آن هم «عافیت طلبی» است. وقتی خواص امین جبهه حق، نسبت به کجروی‌ها و بدعت‌ها در جامعه، حساس نباشند و در برابر انحراف‌ها، موضع‌گیری نکرده و واکنشی شایسته نشان ندهند آرام آرام، ارزش‌ها به ضد ارزش و منکرها به معروف تبدیل می‌شوند. در سال‌های منتهی به واقعه عاشورا سکوت خواص اهل حق و کوتاهی مردم در پی‌گیری مطالبات دینی، آنچنان در تار و پود جامعه اسلامی، ریشه دوانده بود که خطابه‌های آتشین و سراسر هشدار امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام نیز آنان را از خواب غفلتی که دچارش شده بودند بیدار نکرد. حضرت علی علیه السلام سال‌ها پیش از واقعه عاشورا می‌فرمود: «با آن همه بزرگواری و کرامت، هم اکنون می‌نگرید که قوانین و پیمانهای الهی شکسته شده اما خشم نمی‌گیرید، در حالی که اگر پیمان‌پدران تان نقض می‌شد ناراحت می‌شدید.

شما مردمی بودید که دستورات الهی ابتدا به دست شما می‌رسید و از شما به دیگران ابلاغ می‌شد و آثار آن باز به شما برمی‌گشت. اما امروز جایگاه خود را به ستمگران واگذارید و زمام امور خود را به دست بیگانگان

سپردید. امور الهی را به آنان تسلیم کردید. آنهایی که به شبهات عمل می کنند (بنی امیه) و در شهوات غوطه ورنند.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۶). رسالت اصلی خواص اهل حق، اجرای عدالت در پناه فرامین الهی است، اما وقتی آنان به جای استیفای حقوق مستمندان و فرودستان به دنیاطلبی و زراندوزی روی آورند، سیر نزولی یک جامعه آغاز می شود. به وجود آمدن چنین شرایط ناگواری، مردم را هم در اتخاذ تصمیم های سرنوشت ساز دچار تردید ساخته و فضا برای جولان خواص جریان ساز اهل باطل و عقبه تدارکاتی آنان فراهم می شود.

۵-۴- مصادیق نفوذ خواص اهل باطل در لایه های تصمیم ساز حکومت اسلامی

در پایان، شایسته است به سه نمونه عینی از خواص اهل باطل پردازیم که با سوءاستفاده از فضای به وجود آمده در جامعه، خود را تا بالاترین مناصب حکومتی بالا کشیدند.

الف) معاویه بن ابی سفیان

در روز فتح مکه مسلمان شد. در واقع، پدر و پسر هنگامی مسلمان شدند که جز آن راهی پیش رو نداشتند. این آزادشدگان روز فتح مکه فقط تا اوایل زمامداری خلیفه دوم، در حاشیه بودند. اما عمر بن خطاب، آنان را در مناصب حکومتی به کار گرفت. بدین سان، دیری نگذشت که خاکسترنشینان دوره پیامبر ﷺ به یکباره «عرش نشین» شدند! دکتر شهیدی درباره نقطه آغازین این انحراف شوم می گوید: «عمر به ابوسفیان و پسران او عنایتی داشت. یکی از پسران او یزید را برای گرفتن قیساریه که از عمال طبریه و بر کنار دریای شام است فرستاد و چون یزید آن شهر را گشود خود به دمشق رفت و برادرش معاویه را به جای خویش گمارد. چون یزید مُرد، عمر حکومت شام را به معاویه سپرد.» (شهیدی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۲) از این سال به بعد، دوره زمامداری ۴۲ ساله معاویه در شام آغاز می شود. بیست سال از این مدت زمان طولانی را هم خلیفه مسلمین بود و کوشید تا در حد توان، نهال نوپای اسلام را ریشه کن سازد! چه، او از چهره های شاخص خواص جریان ساز اهل باطل بود که در کارنامه زندگی اش، نابودی آیین رسول خدا ﷺ بیش از همه، خودنمایی می کند!

ب) عمرو بن عاص

یکی دیگر از چهره های تأثیرگذار خواص جریان ساز در تاریخ اسلام، عمرو بن عاص است که نقش او در سقوط جامعه اسلامی، انکارناپذیر است. پدرش - عاص - از دشمنان رسول خدا ﷺ بود و از «أبتر» که در سوره کوثر آمده، همین عاص مقصود است. او را یکی از چهار تن زیرکان شناخته آن روزگار شمرده اند. سه تن دیگر معاویه، مغیره پسر شعبه و زیاد است که معاویه او را برادر خود خواند. (شهیدی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۵). عمرو بن عاص همان کسی است که در مکه سر راه پیامبر ﷺ سنگ و خار می ریخت و او بود که به کجاوه دختر پیامبر ﷺ - زینب - حمله کرد و او را طوری کتک زد که دچار سقط جنین شد و پیامبر ﷺ به او نفرین کرد. او بود که اشعار فراوانی بر ضد پیامبر ﷺ می سرود و بچه های مکه را تحریک می کرد که با صدای بلند برای آزار آن حضرت بخوانند. نوشته اند زمانی که پیمان «صلح حدیبیه» میان پیامبر ﷺ و سران مشرک مکه به امضاء رسید، به زیرکی دریافت که کار قریش رو به پایان و آفتاب ریاست شان، رو به زوال است. بنابراین، قبل از فتح مکه به همراه مغیره بن شعبه به مدینه رفت و مسلمان شد! مشی زندگی عمرو بن عاص، آزارهای فراوان در حق رسول خدا ﷺ، نمایندگی قریش در بازپس گیری مهاجران حبشه و البته ماجرای مسلمانی اش، گویای آن است که او نیز همچون ابوسفیان و معاویه با اعتقاد قلبی و تمایل شخصی، اسلام نیاورد. بلکه زمانی تسلیم شد که ناگزیر بود و راه دیگری پیش روی خویش نمی دید! پسر عاص هم مانند معاویه در زمان خلیفه دوم، به امارت رسید.

یعقوبی می نویسد: «در مجموع، ده سال، والی مصر بود که چهار سال این مدت در دوره خلیفه دوم، نزدیک به چهار سال در زمان خلیفه سوم و دو سال و سه ماه نیز استاندار معاویه بود.» (یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۲۲۱). عمرو هم مانند بسیاری از خواص جریان ساز جبهه باطل می دانست که راهی که برگزیده، باطل است اما عطش سیری ناپذیر حکومت دنیا مانع از آن شد که حق را بپذیرد. او نیز مانند سایر هم کیشان خود، وقتی انگشت حسرت به دندان گزید که دیگر کار از کار گذشته بود. نوشته اند چون مرگش فرارسید، پسرش را گفت: پدرت آرزو می کند کاش در [غزوه] «ذات السلاسل» مرده بود. ای کاش من سی سال پیش از این مرده بودم. دنیای معاویه را اصلاح کردم و دین خود را تباه ساختم! (همان، ص ۲۲۲) بدین سان، مغضوبین دیروز رسول خدا ﷺ که هرگز به آیین او دل نبسته بودند یکی پس از دیگری، به لایه های مهم و حساس تصمیم گیری در حکومت اسلامی گمارده شدند. اما این بار به نام اسلامی که تشخیص «نقاب نفاق» آن، بصیرتی علی ﷺ وار می طلبید. در این میان، خواص جبهه حق یا سکوت کرده بودند یا در بیراهه «بی تفاوتی»، روزگار به سجاده نشینی و عافیت طلبی می گذراندند. همان بزرگانی که در زمان حیات پیامبر ﷺ خود را به اجرای حدود الهی پایبند می دانستند و فریادهای حق طلبی و باطل ستیزی آنان، توده ها را به حرکت وامی داشت.

ج) یزید بن معاویه

فاسقی بی پروا در مبارزه با دین خدا که نامش بیش از همه خواص جریان ساز اهل باطل، با واقعه عاشورا پیوند خورده است. ابو خالد یزید بن معاویه بن ابی سفیان، هفتمین جانشین رسول خدا ﷺ و سومین نفر از امویان است که بر مسند خلافت پیامبر ﷺ تکیه زد. مادرش کنیزی به نام میسون بود که معاویه او را به زادگاهش - حوارین - تبعید کرده بود. بنابراین در زمان مرگ معاویه در شام و نزد پدر نبوده، گرچه برخی معتقدند وصیت معاویه را شنیده. اما به نظر می رسد پس از نیمه رجب سال ۶۰ هجری - زمان مرگ معاویه - خود را به شام رسانده باشد. به جهت آشنایی بیشتر با زوایای پیدا و پنهان شخصیت یزید، دو نمونه از اشعار وی را که حاوی مطالب شرم آور و کفرآمیز درباره مبدأ و معاد و نبوت پیامبر ﷺ و گواه تباهی عقیده اوست، بیان می کنیم:

۱. مسعودی نقل کرده است که: [یزید] روزی به شراب نشسته بود و ابن زیاد به طرف راست او بود و این بعد از قتل حسین ﷺ بود. رو به ساقی خود کرد و شعری بدین مضمون خواند:

اسْقِنِي شَرْبَةً تَرَوِي مَشَاشِي ثُمَّ مِلْ فَاسِقٍ مِثْلَهَا ابْنُ زِيَادٍ
جرعه ای بده که جان مرا سیراب کند و نظیر آن را به ابن زیاد بده
صاحب السرّ و الأمانة عندي و لتسدید مغنمی و جهادی

که [او] رازدار و امین من است و همه جهاد و غنیمت من بدو وابسته است

سپس به مغنیان بگفت تا شعر او را با آواز و ساز بخوانند. (مسعودی،، ج ۳، ص ۶۸).

۲. نغمه های تار، مرا از شنیدن اذان بازداشته است و من حورالعین بهشتی را با یک شراب کهنه که در ته ظرف است معاوضه می کنم. (هاشمی نژاد، ۱۳۸۳، ص ۱۰۲).

اینک در آستانه پنجاهمین سال وداع رسول خدا ﷺ با امتش، فاسقی بی دین از نوادگان امیه، زمام امور مسلمین را در دست گرفته است. جوانکی هوس باز که از اشعارش پیداست نه خداشناس است و نه به روز جزا ایمان دارد. نه پیامبر ﷺ می شناسد و نه خاندانش را. به فرایض دینی بی اعتنا و آشکارا مرتکب حرام های الهی می شود. و دیگر چه جای تعجب، اگر چنین آلوده دامانی - که به نام رسول خدا ﷺ بر امت او «سلطنت» می کند! - در میان سکوت مرگبار خواص اهل حق و به پشتوانه عقبه تدارکاتی جبهه باطل، فاجعه کربلا را رقم بزند و خون پاک ترین انسانهای روزگار را بر زمین بریزد؟

نتیجه گیری

نخبگان که در این مقاله از آنان به «خواص» یاد کرده ایم، نقش بسیار مهم و تعیین کننده ای در فراز و فرود جامعه اسلامی دارند. خواص در دو جبهه «حق و باطل» مبارزه می کنند و هریک می کوشند توده های مردم را با خود همراه سازند. از این رو، قیام و قعود عوام و شکست یا پیروزی جنبش های اجتماعی و فرهنگی در یک جامعه، نسبت مستقیمی با تشخیص خواص و اقدام به موقع آنان دارد.

خواص اهل حق به دو گروه «پیشوا و امین» تقسیم می شوند. انبیا، اوصیای ایشان و امامان معصوم علیهم السلام در زمره خواص پیشوا قرار دارند و خواص امین هم سرداران بی ادعای جبهه حق هستند که در راه اقامه حدود الهی، همه دار و ندار خویش را در راه خدا تقدیم می کنند. پس از تبیین ویژگی های بارز این دو گروه به کمک آیات و روایات، مشخص شد که دو عامل «عافیت طلبی» و «بی تفاوتی» که خواص امین، پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن دچار شدند، از جمله عوامل مهم سقوط جامعه اسلامی در آستانه واقعه عاشورا به شمار می رود.

در سوی دیگر، خواص اهل باطل قرار دارند که آنان نیز به دو گروه «جریان ساز» و «عقبه تدارکاتی» تقسیم می شوند. خواص جریان ساز، انسان هایی نظیر فرعون، ابوسفیان، معاویه و ... هستند که طراحی، هدایت و راهبری جبهه باطل را به عهده دارند. در حالی که عقبه تدارکاتی، وظیفه دارند تا طرح های خواص جریان ساز را در جامعه، عملیاتی کنند. مهم ترین راهبرد ویژه خواص جبهه باطل هم برای پیشبرد اهداف خود آن است که حق و باطل را با یکدیگر درآمیخته تا بتوانند توده ها را با خود همراه سازند. به هر روی، در سایه اشتباهات خلفا و عافیت طلبی خواص امین جبهه حق در سال های پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله زمینه مساعدی فراهم شد تا خواص اهل باطل در لایه های مهم تصمیم گیری نفوذ کنند و تا بالاترین مناصب حکومتی و در نهایت، «خلافت» پیش روند.

مهم ترین نتیجه ای که از مقاله حاضر می توان گرفت آن است که اگر در جامعه اسلامی، خواص امین جبهه حق بر مرکب «عافیت طلبی» بتازند و یا در بیراهه «بی تفاوتی» طی طریق کنند و به تکالیف سنگین الهی خود در هدایت و تربیت مردم عمل نکنند، خواص اهل باطل، یکه تاز میدان در عرصه های مختلف اجتماع خواهند شد و آنگاه «سقوط» جامعه محقق خواهد شد. نتیجه طبیعی چنین وضعی آن است که خواص اهل باطل، زمام امور جامعه را در دست می گیرند و با همه عده و عده خویش، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را به همراه بهترین یارانش در صحرای کربلا به خاک و خون می کشند.

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. احمدبن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، بی تا، بیروت، دارصادر، بی جا.
۴. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، اول.
۵. ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی الطفوف، ۱۳۴۸، تهران، نشر جهان، اول.
۶. ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ۱۴۰۹ق، قم، دارالهجره، دوم.
۷. ترمذی، عبدالسلام، رویدادهای تاریخ اسلام، جمعی از پژوهشگران، ۱۳۸۵، قم، پژوهشگاه تاریخ و سیره اهل بیت (علیهم السلام)، اول.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ۱۴۱۲، بیروت، دارالعلم الدار الشامیه، بی جا.
۹. شهیدی، سیدجعفر، علی (علیه السلام) از زبان علی (علیه السلام)، ۱۳۸۱، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بیستم.
۱۰. همو، قیام حسین (علیه السلام)، ۱۳۸۱، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بیست و هفتم.
۱۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۳۷۲، تهران، ناصرخسرو، سوم.
۱۲. طیب، سیدعبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ۱۳۷۸، تهران، اسلام، دوم.
۱۳. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، ۱۴۱۵، قم، انتشارات اسماعیلیان، چهارم.
۱۴. عزالدین بن اثیر ابوالحسن علی بن محمد الجزری، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ۱۴۰۹، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۱۵. فیومی، احمدبن محمد، مصباح المنیر، بی تا، بی جا، بی تا.
۱۶. قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، ۱۳۷۱، تهران، دارالکتب اسلامی، ششم.
۱۷. گروه حدیث پژوهشکده باقر العلوم (علیهم السلام)، فرهنگ جامع سخنان امام حسین (علیه السلام)، ۱۳۸۳، قم، مؤیدی، قم، معروف، اول.
۱۸. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، ۱۳۶۲، تهران، دارالکتب الاسلامیه، بی تا.
۱۹. محقق، محمدباقر، نمونه بینات در شأن نزول آیات، ۱۳۶۱، تهران، اسلامی، چهارم.
۲۰. مغنیه، محمدجواد، قرآن حسین (علیه السلام) شهادت، ۱۳۸۱، محمدرسول دریایی، تهران، بنیاد قرآن، اول.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ۱۳۷۴، تهران، دارالکتب الاسلامیه، اول.
۲۲. موسوی جزایری، سیدعلی محمد، اولین مقتل سالار شهیدان، ۱۳۸۵، قم، امام المنتظر، اول.
۲۳. هاشمی نژاد، سید عبدالکریم، درسی که حسین (علیه السلام) به انسانها آموخت، ۱۳۸۳، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، دوم.